

## دو درک متفاوت از نقش اجتماعی نیروهای نظامی

ک. رحمانی

قائل شدن نقش مترقی برای بخش هائی از نیروهای نظامی و یا اعتقاد به وجود و حضور گرایش های مترقی و حتی انقلابی در درون نیروهای نظامی، آیا کشف جدیدی است؟ چنین نقشی را در جنبش های انقلابی گوناگون، در سطح جهانی و حتی در درون نیروهای نظامی ایران در گذشته شاهد نبوده ایم؟ اگر بوده ایم و قطعاً نیز بوده ایم، چرا باید جمهوری اسلامی و نیروهای نظامی آن را یک استثناى تاریخ دانست؟ این استثنا را حاکمیت جمهوری اسلامی قائل است و می تواند با این درک خود هرگونه که می خواهد رفتار کند، اما این درک هرگز نمی تواند درکی علمی و عملی باشد. تاریخ نشان داده که هر جنبش گسترده اجتماعی نیروی های نظامی را نیز در دایره تاثیر خود قرار می دهد. به نظر ما، حتی در جمهوری اسلامی نیز علیرغم همه ادعائى که بر مبنای درک واحد مذهبى و سلطه مذهب بر این نیروهای می کنند، در عمل آنچه که شاهدیم انواع تدابیر برای جلوگیری از همین تاثیر پذیری است. این تدابیر از جدا سازی محل سکونت نیروهای نظامی، آموزش های مذهبى بی وقفه، جدا کردن دانشگاه نیروهای نظامی از دانشگاه های کشور، دواير امنیتی- مذهبى (ایدئولوژیک) وجود یک سازمان امنیت ویژه در درون سپاه پاسداران، ترانشیدن بسیج در کنار سپاه و در رقابت نگهداشتن این دو نیرو با هم و... همگی پیش از آنکه تائید کننده آسودگی خیال از وابستگی ابدی نیروهای نظامی به حاکمیت باشد، حکایت از دل نگرانی از همان اصل اساسی دارد که ما بعنوان یک درک علمی و عملی از آن یاد کردیم. اینکه نیروهای نظامی هرکشوری پیش از آنکه پایندهای ایدئولوژیک داشته باشند، وابستگی ها و گرایش های اجتماعی - طبقاتی دارند و در بزنگاه های مهم تاریخی هر کشور این گرایش و وابستگی بر تبلیغات حاکمیت ها برتری می یابد.

نیروهای مسلح در هر کشور و در هر دولتی، در واقع بخشی از ساختار سیاسى آن جامعه است و بصورت بسیار طبیعى، این نیرو نمی تواند نیروئى فراطبقاتی باشد و قوانین پیکار طبقاتی-اجتماعی بر آن نیز حاکمیت دارد. بنابراین و در عین حال که نیروهای مسلح بخشی از ساختار حکومتی محسوب می شوند نمی توان با آن برخوردی یکجانبه داشت. چنین برخوردی، برخورد مارکسیستی نیست. بنابراین و در حالیکه آنچه بعنوان ساختار و موقعیت نیروهای مسلح برشمرده شد شامل حال نیروهای مسلح جمهوری اسلامی نیز می شود و این نیروها، مانند همه کشورهای دیگر نمی توانند در نهایت امر متاثر از تحولات و جنبش های اجتماعی نباشند، نمی توان با اندیشه ها و شعارهای چپ روانه ای از این دست که نقش سپاه پاسداران نقشی سرکوبگرانه است و همه آنها که در واحدهای آن حضور دارند سرکوبگراند موافق بود. موقعیت دوگانه نیروهای مسلح، یعنی از يك طرف منسجم بودن در يك واحد نظامی وابسته به دولت و از طرف دیگر ریشه ها و وابستگی های اجتماعی و خانوادگی این نیروها را همیشه باید در نظر داشت.

این بحث، جدا از مخالفت با روند نظامی شدن کنونی حاکمیت جمهوری اسلامی، بویژه با سیاست جنگی است. این نظامی گری که حاکمیت مطلقه جمهوری اسلامی مدافع آن شده نیز تنها آن بخش از نیروهای نظامی را در بر می گیرد که حداقل در شرایط کنونی نقش مثبت آهنگین حاکمیت را می خواهد ایفاء کند و خود به بخشی از طبقه حاکمه با تمام وابستگی های آن به سرمایه داری تجاری می خواهد تبدیل شود و یا تبدیل شده و می خواهد موقعیت خود را

تثبیت کند. در اینجا نیز ما با دو طیف نظامی روبرو هستیم. آن گروه که به بخشی از حاکمیت کنونی تبدیل شده و می شود و آن گروه که هنوز پیوندهایش با جامعه و جنبش بصورت بالقوه برقرار است. یعنی همانگونه که در کل جنبش مقاومتی را در برابر حاکمیت نظامی با گرایش جنگی و غارتگری را شاهدیم، نباید از همین مقاومت در درون نیروهای نظامی غافل بمانیم. هر جنبش اجتماعی، همان اندازه که موظف به گسترش نیروی حاضر در صحنه عمل و مبارزه و بسیج نیرو برای مقابله با نیروی مقابل آن جنبش است، همان اندازه نیز موظف به جلب نیروهای نظامی به طرف جنبش و دقت در آرایش طبقاتی نیروهای مسلح و بیرون کشیدن آنها از زیر نفوذ نیروهای ارتجاعی است. افراد حاضر در نیروهای مسلح، بردگان مسلح نیستند و اگر حکومتها با این نیروها چنین برخوردی دارند، چرا نیروهای طرفدار تحولات و جنبش باید چنین ارزیابی و برداشتی داشته باشند؟ این در حالی است که حضور این نیروها و جلب این نیروها به داخل صفوف جنبش و به طرف جنبش تأثیرات تعیین کننده در تغییر توازن قوا به سود جنبشها دارد!

قرار گرفتن نیروهای مسلح در کنار مبارزات اجتماعی، همیشه نقش مثبتی در انقلابها و جنبشهای ملی داشته است. این تجربه بزرگی بود که در سالهای 1905-1907 و سپس انقلاب اکتبر درستی خود را یکبار دیگر ثابت کرد. در انقلاب اکتبر، نظامیان با ایجاد کمیته نظامی انقلابی و با تشکیل شورای نمایندگان کارگران و سربازان در ژوئیه سال 1917 نقش مهمی در انقلاب ایفاء کردند، تا جائیکه در اکتبر 1917 بخش اعظم ارتش روسیه بلشویک بودند. در چنین موقعیتی بود که لنین با تجهیز عظیم "ناوگان دریائی" و پس از پیوستن گروههای عظیم نیروهای مسلح به انقلاب، خطاب به این نیرو و کارگران، انتقال تمام قدرت به شوراها را طرح و تدوین کرد. فراز و فرودهای انقلاب 57 ایران و نقشی که رهبران جمهوری اسلامی و بویژه واپسگرایان حاضر در حاکمیت جمهوری توانستند در مسخ آرمانهای این انقلاب بازی کنند هرگز نباید به نیروهای واقعا انقلابی و پیشرو اجازه فراموش کردن تجربه انقلابات جهان را بدهد. 10 سال و 20 سال در فراز و فرود یک روند انقلابی، شاید برای نسلی که در انقلاب شرکت داشته طولانی باشد، اما برای تحولات اجتماعی زمانی طولانی نیست. این تحولات را در مسیر تکاملی خود، در مسیر آگاهی و بسیج مردم برای حضور هر چه بیشتر و آگاهانهتر در جنبشها باید در نظر گرفت. امری که همین امروز نیز باید در میهن خود ما به آن توجه کرد. ابتدا باید ابزارهای تحمیق این نیروها را از چنگ حاکمیت بیرون آورد. از چنگ حاکمیتی که در به گمراهی کشیده شدن آرمانهای یک انقلاب نقش مهمی داشته است. نخست باید حاصل تخریبهای ناشی از عملکرد حاکمیت جمهوری اسلامی زیر نام "انقلاب" را از ذهن جامعه شست و نشان داد که آنچه بنام انقلاب توسط ارتجاعیترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی انجام شده و می شود، نه "انقلاب"، بلکه "ضدانقلاب" است. این کارزار امروز ممکن و عملی است. اینکه ارتجاع پس از یکسال و نیم ترویج تاریخ خرافات در جامعه ایران نتوانست آن حاصلی را که انتظار داشت در همین انتخابات اخیر شوراها بدست آورد و جامعه نشان داد که مسخ این خرافات نشده و درک و شم سیاسی اش راهنمای او شد دستاورد بزرگی است که باید آن را در محاسبه گنجانند. ما اعتقاد داریم، که این نتیجه گیری تأثیرات خود را در نیروهای نظامی جمهوری اسلامی نیز خواهد گذاشت، اگر آنها را فراطبقاتی فرض نکنیم.

لنین در همین ارتباط می نویسد: «صرف نارضائی در نیروها برای نیل به موفقیت جنبش کافی نیست، به توافق مستقیم با عناصر انقلابی-دمکراتیک سازمان یافته در نیروهای مسلح نیز نیاز است... تنها ادغام ارتش و خلق می تواند پیروزی یک انقلاب را تضمین کند.» نمی توان تصور کرد کسانی تجربه انقلابی جهان را مرور کرده و آثار انقلابی را خوانده باشند و آنوقت با این اندیشه که «سپاه و بسیج را باید به جنبش وصل کرد» مخالفت کنند.

جبهه تحولات انقلابی موظف است ارتجاع و نیروهای مخالف این تحولات را از تکیه به نیروهای مسلح محروم سازد. از جدا سازی به معنای دور کردن آن ها از حاکمیت نیست، بلکه دور ساختن از حاکمیت کنونی از یکسو، و اندیشه حاکمیت مطلق نظامی و نه قرار گرفتن در کنار جنبش عمومی مردم است.

مخالفان تحولات تلاش می‌کند فرماندهان و بخش‌هایی از نیروهای مسلح را در مواقع حساس در برابر مردم قرار دهند و آن‌ها را عامل سرکوب مردم سازند، آنها حتی برای اطمینان خاطر از شورش احتمالی بدنه نیروهای مسلح شناخته شده در برابر فرامین سرکوب مردم، در سال‌های اخیر دست به ایجاد واحدهای ویژه زده‌اند. از جمله این واحدها "بسیج جدید"، "واحدهای نوپو" و "نیروهای لباس شخصی" است که در حقیقت لباس قهوه‌ای‌های دوران نازیسم در آلمان اند. خوراک تبلیغاتی که توسط امثال مصباح یزدی تهیه و به گلوی این نیروها ریخته می‌شود با همین هدف است. این حقایق را باید برای نیروهای مسلح و بویژه بدنه آنها افشاء کرد. نیروهای طرفدار جنبش وظیفه دارند نه تنها به این نکات توجه کرده و آنها را افشاء کنند، بلکه خود نیز روی این فعل و انفعالات دقت کرده و به آگاهی رسانی بیشتر و سازماندهی بپردازند.

برای ایجاد ماشین دولتی نوین، حتی در شرایط تکامل مسالمت آمیز جنبش و انقلاب، پیروزی و یا شکست نیروهای انقلابی در گرو محروم ساختن رژیم ارتجاعی از تکیه بر نیروهای مسلح و ارتش است.

لنین در مقاله درس‌های قیام مسکو می‌نویسد: «... درس دیگر مربوط به چگونگی قیام و شیوه اجرای آن و شرایط گرویدن ارتش به سوی مردم است... بدیهی است که اگر انقلاب جنبه توده‌ای پیدا نکند و خود ارتش را نیز در بر نگیرد، از مبارزه جدی حرفی هم نمی‌تواند در میان باشد. بدیهی است فعالیت در میان واحدهای ارتش امری است ضروری... وقتی مبارزه انقلابی حدت یابد دو دلی و تردید ارتش که در هر جنبش واقعا توده‌ای امری ناگزیر است، عملاً به یک مبارزه واقعی برای جلب ارتش بما تبدیل می‌گردد.»

انگلس در نامه خود به مارکس در سال 1851 می‌نویسد: «از هم پاشی ارتش یعنی میزان توفیق نیروهای انقلابی در آزاد ساختن ارتش از نفوذ طبقات استثمارگر و دسته‌بندی‌های نظامی ارتجاعی، یک شرط اساسی برای همه انقلاب‌های پیروزمند و در عین حال دست‌آورد این انقلاب‌هاست.»

مخالفان این نظرات را باید دعوت کرد تا یکبار دیگر کتاب‌های پایه‌ای را بخوانید! لنین در دولت و انقلاب می‌نویسد: «انگلس در عباراتی که از او نقل شده از نظر تئوریک آن مسئله‌ای را مطرح می‌کند که هر انقلاب بزرگی آن را در عرصه عمل، آنهم عملی با شرکت توده‌های وسیع با وضوح تمام در برابر ما قرار می‌دهد، که همانا مسئله مناسبات متقابل میان دسته‌های "ویژه" افراد مسلح و "سازمان مسلح خودگردان اهالی" است!»

کارگران و سربازان پطروگراد، تحت تاثیر اقدامات توضیحی حزب بلشویک‌ها در میان توده‌ها نه تنها به دولت موقت انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه اعتماد نداشتند بلکه همچنین سیاست توافق با بورژوازی را که "اس‌ارها" و "منشویک‌ها" در شوراها تعقیب می‌کردند، نمی‌پذیرفتند.

لنین باز در مقاله درس‌های قیام مسکو نوشت: «پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر درس‌های بزرگی در عرصه "آماده ساختن" فکری ارتش به ما داد... رویدادهای دسامبر صحت یکی دیگر از احکام پرمعنای مارکس را که اپورتونیست‌ها آن را فراموش کرده‌اند آشکارا تائید کرد که گفته‌است: قیام فن است و قاعده عمده آن تعرض است که باید با از جان گذشتگی و تهور و عزم راسخ انجام گیرد... آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و توسل به شیوه "انتصار" ساده فرا رسیدن لحظه "گرویدن" ارتش بسوی ما نیست،- خیر، ما

باید با طبل و شیپور ضرورت تعرض تهورانه (را) برای جلب افراد متزلزل ارتش اعلام  
داریم و در نیل به این مقصود دست به مبارزه‌ای کاملاً جدی بزنیم.»

راه توده 117 - 25.12.2006

راه توده